

- شجره نسب خلفای فاطمی مصر :
- ۶- الحاکم، ابوعلی المنصور (در ۲۷ شوال ۴۱۱
غایب شد)
۲۹ رمضان ۳۸۶ هـ
- ۷- الظاهر، ابوالحسن علی (در گذشته در ۱۵
شعبان ۴۲۷)
۱۰ ذی حجه ۴۱۱ هـ
- ۸- المستنصر، ابوتعمیم محمد (در گذشته در ۱۸ ذی حجه
۲۸۷)
۱۵ شعبان ۴۲۷ هـ
- ۹- المستملی، ابوالقاسم احمد در گذشته در ۱۴ صفر
۴۹۵) برادرش نزار، ابومنصور که امام باطنیه و
دروز است (متولد در ربیع اول ۴۳۷ و ۲۸۸
در قاهره کشته شد).
ذی حجه ۲۸۷ هـ
- ۱۰- الأمر، ابوحنی المنصور (در ۲ ذی قعدة ۵۲۳
کشته شد) ابوالقاسم المنتظر (نائم آخر زمان
یا المهدی حجت الله علی العالمین، تحت وصایت
وزیر ابوعلی احمد بن افضل).
- ۱۱- الحافظ، ابوالمیسون عبدالمجید (در گذشته در
جمادی الآخر ۵۴۴)
۱۵ محرم ۵۲۵ هـ
- ۱۲- الظاهر، ابوالمنصور اسماعیل (در ۳۰ محرم ۵۴۹
کشته شد)
۶ جمادی الآخر ۵۴۴ هـ
- ۱۳- الفائز، ابوالقاسم عیسی (در گذشته در ۱۷
رجب ۵۵۵)
آغاز صفر ۵۴۹ هـ
- ۱۴- العاضد، ابو محمد عبدالله (در ۳ محرم ۶۰۷
شده در ۱ محرم همان سال درگذشت)
رجب ۵۵۵ هـ
- قرائت : فراتمه منسوب به مردی به نام حمدان قرمط هستند. محمد بن
اسحاق الندیم می نویسد که چون عبدالله بن میمون قدام از بصره به سلمیه
گریخت، در آنجا مردی بنام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط که برای کوتاهی
اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت. قرمط در
دهکده ای به نام قس بهرام کشاورزی و گاوداری داشت. چون بسیار باهوش بود
سمت ریاست یافت و حمدان را که کتابها و تصانیفات خود را بیشتر از دیگران

جلوس به خلافت

دزدیده و به خویش نسبت می‌داد برای نشر دعوت خود برگزید. او داعیسانی به اطراف کوفه فرستاد و اقامتگاه خود را در کلوازی قرارداد. عبدالله میمون یکی از پسران خود را معین کرد که از طالقان با وی مکاتبه نماید، و این ماجرا در سال ۲۶۱ هـ بود.

در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان قرمط از طرف رئیس فرقه پنهانی خود که «صاحب الظهور» نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود، دولتی در بحرین که مرکز آن الاحساء بود تأسیس کردند (۲۸۳ هـ). اینان از قیام زنگیان که به پیشوایی صاحب الزنج در عراق سر به شورش برداشته و دولت عباسی را متاثر کرده بود استفاده نمودند. قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد موجب نگرانی بسیار گردید. قرامطه نه تنها در بین النهرین و خوزستان بلکه در انقلابات بحرین و یمن و سوریه نیز دست داشتند. رهبران ایشان در این هنگام زکریه و ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی (اهل بندر گناوه) که ایرانی نژاد بودند سرزمینهای وسیعی را زیر سیطره و نفوذ خود آوردند. قرمطیان بحرین که بیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند خطر بزرگی برای خلافت عباسی بشمار می‌رفتند. پیشوایان ایشان بیشتر ایرانی بودند. در سال ۲۸۸ هـ قرامطه لشکریان خلیفه را در بیرون بصره بکلی درهم شکستند و تنها عباس بن عمرو الغنوی که از سرداران خلیفه بود به بغداد بازگشت و داستان شکست خود را بازگفت. یکی دو سال بعد صاحب المناقه و پس از مرگ وی برادرش صاحب الشامه یا صاحب الخال سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. جالبترین کار زکریه حمله اوست به کاروانی از حاجیان که گویند بیست هزار تن در این فاجعه به هلاکت رسیدند. در سال ۳۱۲ هـ ابوطاهر الجنابی که پسر و جانشین ابوسعید الجنابی بود به بصره تاخت و غنیمتهای فراوان آورد. چند ماه بعد به کاروانی از حاجیان بزد و دوهزار و دوپست مرد و سیصد زن کشته شدند و گروهی را به اسارت گرفت. دبری نپائید که قرمطیان کوفه را شش روز غارت کردند. در هشتم ذیحجه سال ۳۱۷ هـ ابوطاهر با لشکری به مکه حمله کرد و آن شهر را متصرف شد و غارت نمود و چند هزار از حاجیان را بکشت و عده‌ای

را به بردگی با خود ببرد و به این نیز اکتفا نکرده چون قرامطه زیارت کعبه را بت پرستی می‌شماردند فرمان داد که حجر الاسود را از دیوار کعبه کنده به دو نیم کرده و با خود به الاحساء بردند و پس از بیست سال بر اثر وساطت خلیفه فاطمی القائم یا المنصور آنرا به مکه بازگردانیدند. در طی این مدت که کعبه فاقد حجر الاسود بود مسلمانان سعی فراوان کردند تا با دادن پول زیادی آن سنگ را بازخرند، ولی در هر بار این پیشنهاد از طرف قرامطه رد می‌شد و می‌گفتند که: «ما این سنگ را به فرمان امام برده‌ایم و تنها به فرمان وی بازدهیم».

به قول ابن حوقل در کتاب صورة الارض، حمدان قرمط ابوسعید را به بحرین فرستاد و او را امر به دعوت در آن ناحیه کرد. ابو زکریای طامی نیز یکی از بزرگان دعوت اسماعیلیه در بحرین بود. ثابت بن سنان گوید که اولین داعی اسماعیلی در بحرین یحیی بن المهدی فرستاده امام نام داشت، و ابوسعید از اهل بحرین اول کسی بود که به وی گروید. ابن رزام گوید که ابوسعید يك داعی به بحرین روانه داشت و پیش از او مردی به نام ابو زکریای صمامی (طامی) از طرف عبدان بدانجا رفته بود و ابوسعید او را بکشت.

نوبختی در فرق الشیعه می‌نویسد که قرامطه از فرقه مبارکیه پدید آمده بودند و پیرو مردی به نام قرمطویه از مردم سواد (عراق) بودند. سپس شرح مفصلی درباره عقاید آنان می‌دهد.^۲

قاضی عبدالجبار می‌گوید امامی را که قرامطه بحرین در راه اومی جنگیدند از فرزندان محمد بن حنفیه بود. کازانوا بر اساس این قول معتقد است که قرامطه در اصل مذهب کیسانیه و حنفیه داشتند و سپس به اسماعیلیه گرائیدند.^۳

وضع اجتماعی قرامطه:

بیشتر قرمطیان از میان اعراب بادیه‌نشین گردآوری شده بودند. در تشکیلات خود يك شورای عالی داشتند، و جامعه سپید برتن می‌کردند و آنان را «هقدانیه» می‌گفتند که اختیار حل و عقد امور به دست ایشان بود. قرمطیان کسانی

۱- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۸۲-۵۸۵، درخویه، بادی از

قرامطه بحرین و فاطمیان ص ۲۶-۳۲. ۴۰-۴۳، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۸۳.

۲- د.ک، ترجمه ص ۱۰۵-۱۱۱.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۶۷-۱۷۳.

را که مرقدها و گورها و سنگها را پرستش می کردند و حجرالاسود را می بوسیدند
 نسکوهش می نمودند . زیاده روی در خوردن گوشت را حرام می دانستند .
 ناصر خسرو زندگی ایشان را از نزدیک دیده و وضع اجتماعی ایشان را در سفرنامه
 خویش شرح می دهد . آن حکیم ایرانی در سال ۴۴۳ مدت ۹ ماه در الاحساء بود
 و می نویسد که مردم بحرین به طور کلی مرکب از روستائیان و پیشه ورانند .
 شهر الاحساء در حلقه ای از اراضی مزروع و نخستانها قرار داشته ، هیچیک از
 شهریان تحت هیچ عنوانی مالیات نمی پردازند . دولت سی هزار بنده زر خریدار
 از زنگیان و حبشیان داشت و اینان را به رایگان در اختیار کشاورزان قرار می داد تا
 در کارهای زراعی و باغبانی و مرمت ساختمانها و آسیابها یاری کنند . آسیابی
 دولتی نیز وجود داشته که به رایگان برای مردم گندم آرد می کرد . هر یک از
 کشاورزان محتاج می توانست از دولت کمک خرج بگیرد . هرگاه پیشه وری
 از جای دیگر به الاحساء می آمد و مقیم آن سرزمین می شد از دولت برای خرید
 وسائل کار و به راه انداختن پیشه خویش کمک هزینه دریافت می داشت ، و هیچ
 سود و ربیعی از وی مطالبه نمی شد . او هرگاه میل داشت آن وجه را مسترد می نمود .
 رباخواری و گرفتن ربح و سود ممنوع بود . پس از ابوطاهر در رأس دولت
 هیئت شش نفری از بزرگان به نام سادات و شش تن نایب ایشان که وزیر نامیده
 می شدند قرار داشت . این هیئت برای اداره امور کشور هر تصمیمی را که لازم
 بود با مشورت یکدیگر اتخاذ می کرد . دولت قرامطه لشکری مرکب از بیست
 هزار تن داشت . مردم آن شهر نماز نمی خواندند روزه نمی گرفتند ، ولی اگر
 کسی نماز می گزارد او را از آن کار باز نمی داشتند . ولی بر پیغمبری محمد اقرار
 داشتند . ناصر خسرو می نویسد که در شهر الاحساء مسجد آدینه (جمعه) نبود و
 خطبه و نماز نمی کردند . در آن شهر خرید و فروش و دادوستد به سرب می کردند
 و سرب در زنبیلهها بود و در هر زنبیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند
 زنبیل شمردندی و همچنان برگرفتندی و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی . هرگز
 شراب نخوردند و پیوسته اسبی بسته با طوق و سرافسار بدر گورخانه بوسعید
 (مقبره ابوسعید الجنابی) به نوبت بدارند و پندارند چون بوسعید برخیزد بر آن
 اسب نشیند . گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته که چون من از مردگان

بازگردم و شما مرا بازنشاسید نشان آن باشد که مرا باشمشیر من گردن بزنید. اگر من باشم در حال زنده شوم. آن قاعده بدین سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. در شهر الاحساء گوشت همه حیوانات فروشد چون گربه و سگ و خروگاو و گوسفند و غیره و هر چه فروشد سره پوست آن حیوان نزدیک گوشش نهاده باشد تا خریدار داند که چه می خورد.

شجره نسب قرامطه بحرین^۱:

سال جلوس

- ۱- ابوسعیدالحسن بن بهرام الجنابی در حوالی ۵۲۸۶
- ۲- ابوطاهر سلیمان بن ابی سعیدالحسن بن بهرام الحجری ۵۳۰۱ (در گذشته در ۳۳۲)
- ۳- ساهورین سلیمان ۵۳۳۲
- ۴- الحسن بن احمد بن بهرام در حوالی ۵۳۵۰
- ۵- ابویعقوب یوسف بن الحسن الجنابی (در گذشته در ۳۶۶) ۵۳۵۸

روابط قرامطه و فاطمیان: خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ تا ۵۶۸ هجری نیروی نپدید آمیزی را تشکیل می داد. ایشان پس از کامیابی در افریقه در سال ۳۵۹ به سرزمین مصر دست یافتند و خلیفه فاطمی المعز در آن سرزمین شهر قاهره - المعزیه را در کنار مسطاط قدیم بنا کرد و نخستگاه خویش را از معزیه بدانجا انتقال داد. در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب و ایبلی و مصر و فلسطین و سوزیه و حجاز تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار گرفت. نمایان فاطمی برای توسعه دعوت خود در مکر خرافت، مرکزی تابعانی در قاهره به نام «دارالدعاة» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلام اعزام می داشتند. در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت.

فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام الازهر بنا کردند.

۱- سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح دبیرسابق، چاپ ۱۳۰۹-۱۱۲.

۲- زامبارد، معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی.

به قول گیارد «Guyard» ایشان عقاید اسماعیلیه را علناً در این دانشگاه تدریس می کردند. در این مدرسه کتابخانه‌های بزرگی وجود داشت که طالبان معرفت گروه گروه به قصد استفاده بدانجا روی می آوردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعه مذهب باید بوسیله تبلیغات باشد و نسبت به سایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا می داشتند. امیر چهارمین خلیفه فاطمی به نصرا بیان اجازه داد که علناً با علمای اسلام به مباحثه و مناظره پردازند. و حتی اجازه داد کلبسای ویرانه «سن مرکوریموس St. Mercurius» را در فسطاط از محل وجوه خزانه دولت تعمیر نمایند. عکس العمل پیروان سنت و جماعت و خلفای بغداد در آغاز محدود و بی اثر و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان و جنگ سیاسی بر ضد فاطمیان. اما تأسیس دولت سلجوقی به دست طغرل (۴۲۹) و آمدن اقوام ترک اوضاع سیاسی جنوب غربی آسیا را برهم زد و برای مدتی به سرزمینهای تحت خلافت سنیان وحدت و ثباتی را که از دست داده بود بازگردانید.

سلاجقه و فاتحان ترک خود را وظیفه دار خدمت به اسلام احساس می کردند و مسئولیت آنها به عنوان حامیان جدید دستگاه خلافت و دفاع از آن در مقابل خطرات داخلی و خارجی بود.

قرامطه تنها ایمان را مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی می دانستند و طرفدار حکومت مردم بر مردم و غارتگری بودند و چنانکه گفتیم یک نوع جمهوری اولیگارشی Oligarchie تشکیل داده بودند. ولی فاطمیان، فرعون خدا و حکومت رجال دین اعتقاد داشتند و سلطنت و دولت خود را بر اساس عدل و احسان نهاده بودند. درست معلوم نیست واقعاً چه روابطی بین قرامطه و اسماعیلیان وجود داشته و این نکته اندکی تاریک و مجهول است. دو خویره در کتاب خود ثابت کرده که این دو گروه همکیش باهم نزدیکترین روابط را داشتند. با اینکه خلفای فاطمی غالباً رابطه خود را با قرامطه بنا بر مشخصاتی انکار می کردند با دستور می داشتند، قرامطیان قدرت خلفای فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی به رسمیت می شناختند.^۱

۱- برادون: تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۷۸-۵۸۵: فدائیان اسماعیلی

ص ۴۶-۱۴۸ اعلام در ایران ص ۳۰۰-۳۰۱.

نخستین دانشمندی که به روابط بین قرامطه و فاطمیان اشاره کرده ثابت بن سنان صابی است. ثابت در حوادث ۳۱۷ در هجوم قرامطه به مکه و کندن حجر الاسود می نویسد که چون خیر این واقعه به ابو عبیدالله علوی باطنی به افریقه رسید به ابوطاهر قرمطی نامه نوشت و او را در این کار سرزنش و ملامت کرد و گفت « با این کاری که تو کردی بر شیعه و دعای دولت ما اسم کفر و الحاد تحقق یافت » و به وی امر کرد که آن سنگ را دیگر باره به جای خود بازگرداند. چنانکه بر اثر اصرار فاطمیان قرامطه حجر الاسود را در ۳۳۹ به محل خود بازگردانیدند. این مسئله را ابن رزام و ابن الاثیر نیز تأیید کرده اند. ابن حوقل می نویسد که قرامطه همه ساله مالیات سنواتی برای امام فاطمی می فرستادند. کتابهای قدیم در روز نیز مؤید این ارتباط حسنه بین قرامطه و فاطمیان است. دلیل دیگر بر روابط قرامطه و فاطمیان آنست که همه جا در کتابهای قدیم قرامطه و فاطمیان را مترادف باهم ذکر کرده اند، و اگر کسی را قرمطی می خواندند مفصود آن بود که او اسماعیلی مذهب است، چنانکه از سلطان محمود غزنوی که مخالف فاطمیان و اسماعیلیان بود نقل کرده اند که انگشت اندر جهان کرده و قرمطی می جست. ابوالفضل بیهقی در داستان بردار کردن حسنک و ذبر از قول مخالفان حسن می نویسد: حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان (فاطمیان) است تا امیرالمومنین (القادر بالله) را بیآزارد. . . و وی را بردار باید کرد^۱.

مستعلویه و نزاریه: اسماعیلیان فاطمی در همان حال که رقبای اهل سنت آنان نیروی سیاسی و نظامی و دینی بهم می رسانیدند، در نتیجه نفاق مذهبی روی به ضعف می نهادند. از همان ابتدا میان اسماعیلیان تندرو و محافظه کار، و میان کسانی که خواستار حفظ و با افشای حقایق باطنی بودند نزاع در گرفت. پیشتر در هنگامی که نخستین خلیفه فاطمی در شمال افریقه به حکومت می نشست میان داعیان مختلف النظر مشاجراتی در گرفت که منجر به نقض بیعت و روی گردانیدن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۷۴-۱۸۷

۲- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، طبع مشهد ۱۳۵۰، ص

عده‌ای از آنان از خلیفه فاطمی شد. چهارمین خلیفه فاطمی الممزنیز با همین مشکلات روبرو گشت، و در هنگامی که مصر درست در لحظه پیروزی بود، وی با چارشد باقر علبیان عربستان شرقی از در جنگ درآمد. زیرا اینان ابتدا به پشتیبانی از فاطمیان برخاستند سپس از آنان روی گردانیده و سپاهیان فاطمی را در شام و مصر مورد حمله قرار دادند. اتفاق و شقاق مذهبی دیگری پس از ناپدید شدن خلیفه ششم فاطمی ابوعلی المنصور الحاکم (در ۲۷ شوال ۴۱۱ هـ) در اوضاع و احوال فاطمیان مصر روی داد. عده‌ای از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم مظهر خدا است و نمرده بلکه غایب و پنهان شده است. اینان از قبول اطاعت کسانی که بعد از حاکم برآمدند خلافت فاطمی نشمند سر باز زدند و توانستند در میان اسماعیلیان شام پشتیبانی دست آورند. هم‌اکنون عده‌ای از آنان در سوریه و لبنان و فلسطین زندگی می‌کنند. یکی از مؤسسان این فرقه محمد بن اسماعیل اندراوژی از داعیان آسیای مرکزی بود و از اینرو این فرقه را به نام او دروز می‌خوانند.

در هنگام مرگ المنصور حربه هشتم فاطمیان مصر (در ۱۵ شعبان ۴۲۷) شهبازة نهضت اسماعیلیه در نتیجه بزرگترین اتفاق و شقاق داخلی از هم گسیخت. در بحبوحه قدرت فاطمیان، خلیفه زمام تمام امور را شخصاً در دست داشت و بر قوای سه‌گانه یعنی بر اداره امور مملکت، سلمة مراتب دینی، و سپاه نظارت می‌کرد. در اداره کشور پس از خلیفه شخص وزیر فرزند داشت. رئیس سلسله مراتب دینی مدعی الدعاة بود که علاوه بر نظارت بر زمان اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزهای دولت فاطمی فرمان میراند. فرمانده قوای نظامی بر سومین تپروی کشوری نظارت داشت. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی فرمانده سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را در دست بگیرد. پس از ترو نشانیدن شورشیان داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت. و خلیفه عناوین سه‌گانه رؤسای قوای ثلاثه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد و بدر، امیر الجیوش، داعی الدعاة، و

وزیر دولت فاطمی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت يك منصب موروثی درآمد و پدر الجمالی را پسر و نوامش جانشین گشتند. در سال ۴۸۷ هجری قمری امیر الجمالی جانشین پدر شد. چون در هنگام مرگ مستنصر که چند ماه بعد اتفاق افتاد امیر الجیوش مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در يك طرف برادر مستنصر قرار داشت که جوانی بود برومند و قبلاً به ولایت همدان مستنصر برگزیده شده بود. در طرف دیگر برادر تزار مستولی جای داشت که جوانی بود بیکس و بی پشتیمن. در نتیجه اگر به خلافت می رسید. کتباً منکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می گشت. با ملاحظه چنین وضع افضل دختر خود را به عقد ازدواج مستعلی در آورد و چون مستنصر مرد، داماد خود را به خلافت برداشت. تزار به این کار به تیر بخت و در آنها به یاری هواخواهان خویش قیام کرد. خویش را خلیفه ولی دولت مستعجل بود و به زودی دستگیر شده به قتل رسید. فرقه اسماعیلیه پس از امامت مستعلی از هم پاشیده شد. اسماعیلیان مشرق از سرسبز شاخه های اولیه جدید سر باز زدند و هواخواهی خود را از تزار و فرزندان او اعلام داشتند و از مناطق خویش را با سازمان ضعیف فاطمیان در قاهره قطع کردند. در سال ۵۲۵ پس از قتل الامر پسر و جانشین مستنصر به دست طرفداران تزار بنی اسماعیلیان از قبول خلیفه جدید که در قاهره بر مسند خلافت نشست امتناع ورزیدند و بر این عقیده شدند که پسر شیر حور امر به نام دلپ که گم شده بود امام حایب و منتظر است. پس از وی دیگر امامی نخواهد بود. خلافت فاطمی که به عنوان يك خلافت عباسی مذهبی مرده بود اینک در میان خون سردی و بی تفاوتی مردم رسماً بر افتاد. در سال ۵۶۷ یعنی در همان هنگام که العاصم و اسپین از مانده این خلفا در بستر مرگ افتاده بود مردان کرد او صلاح الدین ابومی که در آن زمان فرمانروای واقعی مصر محسوب می شد اجازه داد که خطبه به نام خلفای عباسی بخوانند. کتابهای کفر آمیز و ملحدانه اسماعیلیان جمع آوری و سوزانیده شد، و پس از بیش از دو قرن مصر را به دست اهل تسنن افتاد.

با در سر زمینهای دیگر فرقه اسماعیلیه را دو شاخه عمده که در هنگام مرگ

مستنصر به آن تقسیم شده بودند زنده ماند. یکی مستعلویان که هنوز هم بیشتر

ایشان در یمن و هند باقی هستند و در سرزمین اخیر به نام «بهره» یا «بحره» معروف می باشند. عقاید اسماعیلی را بدان صورت که در نزد آنان رایج است به علت آنکه بر شیوه سن و عقاید کیش اسماعیلی دوران فاطمی است «دعوت قدیم» می نامند. پس از شکست دعوت قدیم به «دعوت جدیدی» احتیاج پیدا شد که مؤسس آن بک نایفه ایرانی به نام حسن صباح بود.

حسن صباح و دعوت جویز: در زمان خلافت مستنصر فاطمی از کسانی که به دین اسماعیلی درآمد مردی به نام حسن صباح از مردم ری بود. حسن در سال ۴۶۰ از ری به اصفهان آمد و از آنجا به آذربایجان و شام رفت و در ۴۷۱ به مصر رسید و یکسال و نیم در آنجا بماند و در زمرة کسانی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند. چون به ایران باز آمد در سال ۴۷۳ به دعوت مردم ایران به مذهب نزار به پرداخت و در ششم رجب سال ۴۸۷ بر قلعه الموت که به معنی آشیان عقاب است در نزدیکی رودبار قزوین دست یافت. حسن در شهر قم که پایگاه شیعیان اثنی عشری بود به دنیا آمد. پدرش مذهب اثنی عشری داشت و از شهر کوفه در عراق به قم آمده و گویند اصلاً از مردم یمن بود. حسن در قرن پنجم هجری زائیده شد و ناهفتده سالگی جوینان و پویان دانش در مذهب اثنی عشری بود. به دعوت امیر ضراب متعایل به اسماعیلیان گشت. معلم دیگر اسماعیلی از یکی از داعیان آن مرقه به نام عبدالملک بن عطاش بود. عبدالملک شخصاً به ری آمد و با حسن ملاقات کرد. او دستور داد که به نزد خلیفه به مصر رود. حسن در مصر چون طرفدار نزار بود به دستور بدرالجمالی به زندان افتاد. هنوز اختلاف درباره جانشینی منعی و نزار صورت نگرفته بود. وی از زمان ورودش به قلعه الموت تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زبر نیا آمد. فقط خانهای را که در آن می زیست ترک گشت و دوبار به پشت بام خانه رفت. در ابتدا کار حسن دو جنبه داشت، یکی مردم را به کیش اسماعیلی در آورد، و دیگر قلاع بیشتری تسخیر کند. وی به هر دو کار موفق یافت و قلاعی را از حدود خراسان تا شام تسخیر کرد. حسن در الموت خود را شیخ الجبل یا پیر کوهستان خواند، وی ماوردی را که فدائی خوانده می شدند. از قلعه به اطراف می فرستاد و قبلاً آنان را با خوراندن حبش مست می کرد و

لذات بهشت را در نظر آنان مجسم می‌ساخت و ایشان چون از آن حالت نازی می‌آمدند خیالات خود را واقع‌گرایانه پنداشته در راه اجرای دستورات او از مرگ نمی‌ترسیدند از این جهت آنان را «ندایی» می‌خواندند. این حشاشین یا حششیان که لقب دیگر اسماعیلیه ایران است عالم اسلام را دچار رعب و هراس و وحشت کرد و چند بسیار از بزرگان و سرداران را مانند حواجه نظام‌الملک غفاری حاجر زدند. پادشاهان سلجوقی و دیگر شاهان مسلمان بارها به فکر قلع و قمع این طایفه افتادند ولی کاری از پیش نبردند. اسماعیلیه را بیش از سی قلعه بود که مشهورترین آنها قلعه الموت، بیخون‌دز، درلبه‌سر، نام داشت. غیر از رودبار الموت اسماعیلیان در ولایت فرمس و قهستان نیز دژهایی داشتند. ادزقه هر یک از این قلعه‌ها بایک نفر حاکم بود که او را محشم می‌خواندند. پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ بکی از شاگردانش به نام کیا بزرگ ابد رودباری در ۵۱۸ به جای او نشست. پس از او پسرش محمد بن بزرگ امید در ۵۳۲ به جای وی امام شد. و سپس پسرش حسن منتب به‌عالی ذکرة السلام دعوی امامت کرد و در ۵۶۱ کشته شد. او موادگان او جلال‌الدین حسن معروف به «مؤمنان است که ما حایفه عیسی الناصر لدین الله رابطه دوستی برقرار نکرد. پسرش علاء‌الدین محمد بن حسن بود که در ۶۱۸ حیدر را امام خواند. وی بیشتر اوقات خود را به تبه‌کاری و مستی می‌گذراند تا در ۶۵۳ به ناگهان کشته شد. پس از او زکریا الدین خورشاه در ۶۵۳ جانشین وی شد. در زمان او هولائیوی معول الموت را بران کرد و خاندان اسماعیلیه را در سال ۶۵۴ هجری برانداخت. دعوت حسن و جانشینان او را دعوت جدید خوانده‌اند.

القاب اسماعیلیه: اسماعیلیه را القاب مختلفه دادند. قرامطه، تعلیه، فاطمیه، سیه، ملاحده، حششیه، نزاریه، معاویه، سفاکین خوانده‌اند. چون آنان عموماً طرفدار اسماعیل بن جعفر بودند ایشان را اسماعیلیه گفتند، و چون می‌گفتند هر چیزی را از قرآن و سنت ظاهر و باطنی هست، و ظاهر

- ۱- فدائیان اسماعیلی ص ۵۷-۹۴، جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان ص ۹۷-۱۳۷. برادر، تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سده بیستم ترجمه فتح‌الله محتشائی، چاپ سازمان کتابهای حبیبی ص ۲۹۶-۳۱۴

به منزله پوست، و باطن به مثابه مغز است آنان را باطنیه خواندند. از آنجهت که گروهی از ایشان پیرو حمدان قرمط بودند آنان را قرامطه نامیدند. وجه تسمیه تعلیمیه آن است که معتقد بودند تعلیم واقعی را باید فقط از امام زمان فراترست. آنان را از آن نظر باطنی خواندند که امامان ایشان در مصر خود را از فرزندان حضرت فاطمه دخت رسول خدا می دانستند. از آنجهت ایشان را سبیه گفتند که در باب شمار ائمه به هفت دور قائل بودند. و امام هفتم را آخر ادوار می دانستند. اما ملاحظه لغوی است که عموم دشمنان آنان خصوصاً در ایران به اسماعیلیه داده اند، و آن جمع ملحد به معنی بدین است. ایشان را از آنجهت حشیشیه خواندند که حسن صباح و جانشینان او فدائیان اسماعیلی را با خوردن حشیش مامور قتل مخالفان می کردند. از آنجهت آنان را نزاریه گفتند که گروهی از اسماعیلیه طرفدار امامت نزار پسرمهر مستنصر قاطمی بودند. ایشان را مستنصریه گفته اند. از آن سبب که گروهی از آنان طرفدار امامت مستعلی فرزندان مستنصر قاطمی بودند. سفاکین یا خونریزان لقب دیگر ایشان است که در غرب زمین به این نام خوانده شدند. و آن ترجمه کلمه فرانسوی ASSASSIN به معنی چاقی و آدمکش است.

عقاید کلامی اسماعیلیه : اسماعیلیه گویند ذات باری تعالی برتر از وهم و عقل و فکر است. خداوند بالاتر از حد صفات است. با شیخ صفی و تعین و حدی چه به سلب و چه به ایجاب از وی سخن نتوان گفت. به دلیل همین تزیه، در مسئله صدور اشیاء از باری تعالی، برای آنکه مشکل صدور کثیر از واحد پیش نیاید اعتقاد دارند که از امر باری تعالی یا کلمه ابداع، عقل کل یا عقل اول در وجود آمد. سپس نفس کلی، از کلمه امر، به توسط عقل وجود یافت. از نفس کلی به ناپدید عقل کل، طبایع، و از طبایع، امهات، و از امهات به فعل اجرام سماوی، موالید هستی پذیرفتند. صدور عقل کل از کلمه امر به طریق ابداع است، و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی که به توسط عقل و نفس از امر باری تعالی در وجود آمده اند به طریق ابداع و امهات است. فرق میان ابداع و انبعاث آن است که انبعاث چیزی است که نه در مکان باشد و نه در زمان ولی پدید آئیده باشد از چیزی

۱- برادر، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۹۵-۵۹۶، خاندان نو بخت، ص

۲۵۰، طائفة الاسماعیلیه ص ۶۳.

دیگر، اما انداخ چیران را اگر بسا که او را نه در مکان باشد و نه در زمان و لکن از چیزی پدید نیامده باشد.

اسما علیان عقل کل و نفس کل را اصابت یعنی دومن حواسند. گاهی به نظر اول و ثانی از آندو نام برند، و آنها را با اضماع سه روح روحانی یعنی: حد و فتح و خیال، پنج حد علوی گویند.

بدقیده ایشان ترتیبات عالم جسمانی چون عالم روحانی است. آسمان در عالم جسمانی مانند عقل کل در عالم روحانی، و زمین و نباتات و نفس کل است. موالید ثلاثه یعنی جماد و نبات و حیوان همانند جماد و فتح و خیال، به تدبیر دیگر پنج حد عالم جسمانی یعنی آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان برآید است با: نس و نوح و اسرائیل و یسکائیل و جبرائیل.

وظیفه نوح علیه و روحانی است که فیض و نیروی روانه از مسوره بالای خود در نبات می‌دارند. مرتبه زیرین خود برسانند، مثلاً حد، نوح و نیروی امر را از نفس کل می‌پذیرد و به فتح که پائین تر از او است می‌رساند. فتح آن فوت را در حد می‌پذیرد و به خیال که فرود از او است می‌رساند. خیال امر را از فتح می‌رساند و به ناطق که فرودتر از او است و در عالم جسمانی به مرحله عقل کل می‌رساند. ناطق (پیغمبر) آن را به روحانی و وحی و وحی آنرا به امام، و امام به باب خویش، و باب به حجت می‌رساند. پس ناطق و وحی و امام و باب و حجت در عالم جسمانی به مرتبه پنج حد علوی یعنی: عقل کل، و نفس کل، و جد، و فتح، و حیدر است در عالم روحانی، از نیروی پنج حد جسمانی پدید می‌شوند.

مشیر عقل کل در این عالم وجود ناطق است. ناطقان همان پیغمبران و اولوالعزمند و شمار آنان هفت است. هر ناطق (پیغمبر) وحی و جانشینی دارد که در حال حیات او در شهرستان علم او بوده است. پس از ناطق هفت امام روی کار می‌آید. دوره هر پیغمبری هزار سال است، و چون دور او بر آید پیغمبر دیگری با شریعتی تازه ظهور می‌کند و شریعت او را نسخ می‌نماید. پیغمبر یا ناطق نخستین حضرت آدم بود که وحی او شیت بود. ناطق دوم حضرت نوح بود که وحی و امام بود. ناطق سوم حضرت ابراهیم بود که وحی او

اسماعیل بود. ناطق چهارم حضرت موسی بود که وصی او هارون (یوشع) بود. ناطق پنجم حضرت عیسی بود که وصی او شمعون الصفا (پطروس) بود. ناطق ششم حضرت محمد بود که وصی او علی بود. ناطق هفتم اسماعیل بود زیرا حضرت محمد، علی را وصی با اساس و پس از او حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر الصادق بودند. هفتمین ایشان اسماعیل بود که اوقائم است وائمه پس از او را امامان دوره قیام دانند.

ناطق واضح شرع جدید و ناسخ شریعت قدیم می باشد و اساس یا وصی عالِم به علم تأویل شریعت است و وظیفه او بیان اسرار و باطن شریعت می باشد.

همه چیزها طاهر و باطنی دارند. اسماعیلیان آیات قرآنی و احادیث و احکام شرع را تأویل می کنند. و ظاهر آنها را درست نمی دانند، بلکه به باطن آنها می گرایند. بیشتر استدلالات آنان مبتنی بر معانی حروف قرآن و احادیث و اسرار و رموز آنها است. گویند به سبب همین مکتوم بودن معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی و وقوف نیست و بشرمحتاج به امام است که آن معانی را روشن سازد. گویند مردم به نسبت کمی و زیادی اطلاعاتشان بر این معانی باطنی بر چند درجه اند، به همین دلیل اسماعیلیان خود را اهل ترتیب می خوانند و مراتب هفتگانه معتقدان به آن مذهب از این فراراست: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق.

کسی را که تازه به کیش آن درآید «مستجیب» می نامیدند. آن که در طریق ایشان راسخ شده و اجازه سخن گفتن می یافت «مأذون» می گفتند. چون به درجه دعوت می رسید «داعی» می خواندند. چون به ریاست داعیان ارتقاء می یافت «حجت» نام می گرفت، به معنی گفتار او حجت خدا است بر خلائق. چون مرتبت ولایت می یافت و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد. پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت.

مأذون و داعی دو درجه داشتند: محدود و مطلق، گاهی نیز میان مرتبت حجت و امام به مرتبه دیگر فائل می شدند که مرتبه باب بود. گاهی مرتبه داعی

را به سه درجه می‌رسانیدند: داعی بلاغ، داعی مطلق، داعی محدود. هر ادامی دوازده حجت داشت که چهارتن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند. هفت تن مأمور جزایر سبعه یعنی اقالیم هفتگانه بودند. در زیر حکم هر یک از حجتان سی نفر داعی بودند، و هر یک از داعیان نیز عده‌ای مأذون زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم به کیش اسماعیلی می‌پرداختند. مأذوران و داعیان در تعالیمات خود کلاس و سلسله مراتب را رعایت می‌کردند تا از تعلیم خود در مرتبه پائین‌تر نتیجه مثبت نمی‌گرفتند مرتبه بعد را شروع نمی‌کردند. ابو منصور عبدالقاهر بغدادی در انفرق بین الفرق مراتب نویشان را چنین آورده است: فرس، نائیس، نشکیک، تعلیق، ربیع، ندائیس، نائیس، عهد و پیمان گرفتن، حلیج و سلخ.

بلاغ و داعی اسماعیلی باید آنگاه به احوال اصاف مردم باشد و باید بد خویش را بر چه کسی عرضه می‌دارد. اگر مدعو کسی است که گرایش به عبادت دارد از طریق زهد و عبادت با او سخن گوید و سرانجام بد او بگوید که شریعت را ظاهری و باطنی است و غرض شارع باطن شریعت است، نه ظاهر آن، و از او با سوگندهای شدید پیمان گیرد که این را از افشا نکند و اگر این اسرار را فاش کند بر او است که زن خود را طلاق دهد و بندگی‌اش را آزاد کند و اموالش را ببخشد.

اسماعیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند، ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می‌کردند. خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش، و وصی او است در مرتبه خویش، و امام روزگار است در عصر خود، و کلید در بهشت گفتار رسول خدا است. به معاد جسمانی معتقد نیستند و حشر و نشری را قبول ندارند. چنانکه ناصر خسرو در این معنی گفته است:

مردکی را به دشت گرگ درید	رو بخوردند کسر کس و دالان
آن یکی زیست در بن چاهی	وان دگر رفت بر سروبران
این چنین کس بحشر زنده شود؟	بیز بر ریش مردم ندادن؟

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۷۹-۱۸۸، تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۱۳-۲۲۵.

۲- فرقه اسماعیلیه، مقدمه فریدون بدره‌ای، ص ۱۴-۲۴.

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۵۰۷.

در این صبح این بحث گوئیم که تعالیم باطنیان مرکب از دو قسمت تأویل به حقایق بود. تأویل چنانکه گفتیم تعبیر ایهامی قرآن و شریعت است. مثلاً در شرح را ایهامی از جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌داستند، و بهشت را ایهامی از دانش کامل که بر اثر کسب تعلیمات باطنیه حاصل می‌شود می‌شمردند. اما اصل حقایق در مذهب ایشان اصیل و نازده نیست بلکه التقاطی و بسیر آن مأخوذ از فلسفه نوافلاطونی یونانی است، و از روایات متأخر آن فلسفه که توسط مؤلفان مسیحی یا یهودی در آن تصرفاتی روی داده گرفته شده است. و فلسفه طبیعی اسماعیلیه مبتنی بر فلسفه عقایی ارسطو است.

دانشمندان نوشته‌اند که اسماعیلیه معتقد به تناسخ و حلول و انتقال روح از جسمی به جسم دیگر بودند. شاید این فکر غیر مستقیم از اوفیثاشورثیان اخذ شده باشد. ابوالف می‌نویسد که اسماعیلیه هرگز به تناسخ معتقد نبودند، ولی گمان نمی‌رود در این مورد حق با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آشاری از مسیحیت و عرفان مسیحی گونوستیکی نیز ملاحظه می‌شود. اما نفوذ مسانویت در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا آنان بدی و هریم را که مبنای اصول مابویان است رد می‌کنند. رو بهمرته معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه عقایی و ریاضیونامیسم دارد. برخلاف نوافلاطونیان و صوفیه که روح آدمی را قادر به محو در مبدأ اول و وحدت وجود بنا او می‌دانند، اسماعیلیه با اینکه غیر مستقیم تصور تقایم ماوراءالطبیعه خود را از نوافلاطونیان گرفته‌اند این اصل را قبول ندارند. اسماعیلیان می‌نویسند که انسان کامل همچون ناجی بر نازک بشریت است، و به عقیده ایشان پیدایش و ظهور انسان تجلی و گرایش نفس است به سوی عدل. انعکاس عقل کلی در عالم محسوسات همانا انسان کامل به معنی پیغمبر است که به اصطلاح اسماعیلیه ناطق (گویا) نامیده می‌شود. انعکاس نفس کل در عالم محسوسات ثابت پیغمبر است که به اصطلاح ایشان صامت (حساموش) است و نام دیگر او اسنس می‌باشد. وظیفه وی آن است که سخنان ناطق یا پیغمبر را تأویل نموده و برای مردم روشن سازد. از نظر فلسفی اسماعیلیان تحت تأثیر معتزله واقع شدند و بسیاری از مسائل را از جمله مسئله تفویض و اختیار را

از ایشان فرا گرفته اند.^۱

اسماعیلیه مانند غلاة به حلول و تناسخ ارواح معتقد بودند، چنانکه در روز عقیده به حلول روح خداوند در الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی داشتند و وی نیز خود را تجسم روح الهی می دانست، و مرگ اسرار آمیز او را حمل بر این می کردند که وی نمرده بلکه به اصل خود پیوسته است و به زودی باز خواهد گشت و جهان را پرازدل و داد خواهد نمود.^۲

تعالیم ظاهری اسماعیلیه با معتقدات شیعه امامیه چندان تفاوتی ندارد و همان احکام شرعی اسلام مانند نماز، روزه، خمس و زکات و غیره است. فقیه بزرگ ایشان قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد منصور (در گذشته در ۳۶۳ هـ) است که کتابی به نام دعائم الاسلام فی ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام، و کتاب مختصر الآثار فی ما روی عن الائمة الاطهاره که اکنون بین طایفه بهره از اسماعیله متداول است، و آن کتاب مورد استناد آن طایفه می باشد.

اسماعیلیه امروز بر دو طایفه آغاخانیه و بهره تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعاری هستند. گروه اول قریب یک میلیون نفر و در ایران و آسیای وسطی و افریقا پراکنده اند و رئیس ایشان کریم آغاخان است. گروه دوم که قریب به پنجاه هزار نفر هستند در جزیره العرب و سواحل خلیج فارس و در حماة ولاذقیه از سوریه بسوی ارنند.^۳

فرق اسماعیلیه: مهمترین فرقه های اسماعیلیه از این قرارند:

۱- آغاخانیه، نام نقابای نزاریه هستند که چون امام ایشان لقب به آغاخان است آنان را آغاخانیه نامند.^۴

۲- ابوسعیدیه پیروان ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی که مردی ایرانی الاصل از مردم بندر گناوه بود و پیروان او گروهی از اعراب بدوی و بطنیان و ایرانیان بودند و دولتی در احساء بحرین تشکیل داد که پایتخت آن هجر بود. و

۱- اسلام در ایران ص ۳۰۳-۳۰۷؛ ادوارد براون؛ تاریخ ادبی ایران ص ۱، ص ۵۷۴؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۴۷-۱۷۹.

۲- گلدزبهره: العقیده و الشریعة ص ۲۱۶.

۳- محمد صانی؛ فلسفة التشریع ص ۱۵۷؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۱۰-۱۲۹.

۴- دائرة المعارف اسلام (طبع فرانسه) ماده آغاخان.

سرانجام در ۳۰۱ هجری به دست یکی از چاکرانش در حمام نشسته شد.
۳- اسماعیلیه نام عمومی جمیع فرقی که به امامت اسماعیل بن جعفر
به جای امام موسی کاظم قائلند.

۴- باطنیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۵- بر قعیده از فرقی اسماعیلیه پیروان محمد بن علی بر قعی که در ۲۵۵ در
اهواز خروج کرد و خود را منسوب به علویان دانست. حال آنکه خود از
علویان نبود و بعضی از علویان مادر او را نکاح کرده بودند. وی خود را
پسر در مادر خویش منسوب داشت و برخوزستان و بصره و اهواز مستولی
شد. معتضد خلیفه عباسی لشکری بر ستاده او را شکست داد و سرانجام در سال
۲۶۰ هجری وی را اسیر کرده به بغداد بردند. معتضد او را بکشت و بر دار
کرد.

۶- بهره فرقه‌ای از اسماعیلیه که در هند عربی بسر می‌برد و اکثر
ایشان در اصل هندو هستند که با اعراب بیسی مخلوط شده‌اند. اینان بقایای فرقه
«سعاویه» می‌باشند که نزار به و اشاخانیه مخالفان ایشان آن را در هند «خوجه»
می‌خوانند. نام بهره کلمه کجراتی است که در آن زبان به معنی تاجر و فروشنده
است.

۷- نهلمیه نام دیگر اسماعیلیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۸- چنابیه پیروان ابوسعید بن حسن بن بهرام الجنابی رجوع شود
به ابوسعیدیه.

۹- حمیر به همان صباحیه پیروان حسن صباح حیدری یعنی هستند.

۱۰- خطابی به پیروان مخلص بن ابی الخطاب رجوع شود به ابوالخطاب.

۱۱- خلطیه از فرقی اسماعیلیه گویند آنچه در قرآن و احادیث از نماز و

روزه و زکات و حج و غیره وارد شده است همه محمول بر معانی آنهاست و
معنی دیگر ندارد و قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند.

۱- اعلام الاسماعیلیه ص ۵۳؛ تلمس انیس ص ۱۰۵.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۳- دائرة المعارف اسلام (طبع فرانسه) ماده بهره.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۱۲- خنفریه پیروان علی بن فضل الخنفری داعی اسماعیلی در یمن هستند. گویند وی همه محرمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دھوت نبوت نمود^۱.

۱۳- دروزیه که نام ایشان از کلمه درزی مؤسس آن طایفه است. بیاد گذار این مذهب حمزة بن علی زوزنی بود که الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی را تجسمی از روح خداوند می دانست. ایشان اکنون در لبنان و سوریه سکونت دارند، و نفوس آنان بالغ بر دو بیست هزار تن است. آنان خود را در آن نواحی موحدون می خوانند^۲.

۱۴- سبیه به معنی هفت امامیان است و ایشان همان اسماعیلیه اند، رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۱۵- صباحیه پیروان حسن صباح اند، رجوع شود به حسن صباح.

۱۶- عبیداللهیه فائل به الوهیت عبیدالله مهدی و مرزندان او بودند^۳.

۱۷- غیاثیه منسوب به غیاث بانی هستند که مردی ادیب و شاعر بود و کتابی در اصول اسماعیلیه موسوم به بیان نوشته و معنی وضو و نماز و روزه و دیگر احکام را بر طریق باطنیه بیان کرده و می گویند مراد شارع همین است و آنچه سوام فهمیده اند محض خطا و غلط است^۴.

۱۸- فاطمیه قومی اند که دعوی ملک، مرمرندان فاطمه را گویند^۵.

۱۹- فدائیان گروهی از اسماعیلیه بودند که از طرف آن طایفه بسرای کشتن مخالفان فرستاده می شدند و جان خود را در این راه فدا می کردند^۶.

۲۰- قرامطه منسوب به حمدان قرمط هستند، رجوع شود به قرامطه.

۲۱- مبارکیه از اسماعیلیه قدیم هستند که پیرو مردی به نام مبارک غلام

آزاد کرده اسماعیل بودند.

۱- الحورالعین ص ۱۹۹-۲۰۰.

۲- دائرة المعارف اسلام - ماده دروز.

۳- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۵- سواد اعظم ص ۱۸۳.

۶- ایضاً ص ۱۷۷.

- ۲۲- مستعلویه پیروان مستعلی پسر نهار المستنصر بالله فاطمی بودند .
- ۲۳- مستطویه لقب دیگر نزاریه است که آنان را مستطویه نیز گویند زیرا که مذهب ایشان آن است که امام مکنت به روح بست و تواند که بعضی یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کند .
- ۲۴- ملاحده لقبی است که دشمنان اسماعیلیه به آن طایفه داده اند .
- ۲۵- مهدویه پیروان ابوعبیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی در گذشته در ۳۲۲ که خود را مهدی خواند و پیروان او را مهدویه نامیدند .
- ۲۶- میمونیه پیروان عبدالله بن میمون قلاح بودند .
- ۲۷- ناصریه پیروان دانشمند و شاعر اسماعیلی حمیدالدین ناصر خسرو قبادیانی داعی آن طایفه در ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان بودند .
- ۲۸- نزاریه پیروان نزار پسر مهتر المستنصر بالله فاطمی بودند .

۱- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶ .

۲- ایضاً ص ۹ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۵ .

فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام^۱

آدم متز: الحضارة الاسلاميه في القرن الرابع الهجري، ج ۲، نقله الى العربية: محمد عبدالهادی ابوزید، طبع قاهره ۱۹۵۷.

آل کاشف الغطاء محمد حسین: اصل الشیعة و اصولها، طبع بیروت.
آمدی سیف الدین (در گذشته در ۵۶۳۱ هـ): غایة الغرام فی عام الکلام، تحقیق حسن محمود عبداللطیف طبع، قاهره ۱۹۷۱.

حسن ابراهیم حسن وطه احمد شرف: عبیدالله المهدي، طبع قاهره ۱۹۲۷.
ابن ابی الحدید عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن الحسین (در گذشته در ۶۵۵ هـ): شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، طبع قاهره.

ابن الاثیر: عزیزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (در گذشته در ۵۶۳۰ هـ): اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۳، طبع قاهره ۱۳۶۹-۱۳۵۳ هـ. ق.
ابن بابویه قمی ابوجعفر محمد بن علی حسین بن موسی (در گذشته ۳۸۱ هـ):

۱- در این فهرست تنها از کتب معروف فرق و اندام و رجال که غالباً در کتابخانه مؤلف موجود است یاد کردیم و از کتب تاریخ و بلدان و ادب اسلامی که در آنها گاهی نیز ذکر فرق اسلام آمده به سبب کثرت آن کتب نامی به میان نیاوردیم.

کمال‌الدین و تمام‌النعمه فی اثبات الذیفة، طبع حجر تهران ۱۳۰۱ هـ ق؛
 کتاب الامامة والتبصرة من الحیرة (نسخه خطی از آن دانشمند محترم
 آقای سید محمدعلی روضایی استغفرالله عنیه)، در این کتاب ابن بابویه احادیث
 مربوط به امامت هر امام را در بابی آورده است و مرحوم مجلسی در بحار
 الانوار از این کتاب استفاده کرده است. ظاهراً این نسخه ارزشمند
 به زودی به طبع خواهد رسید.

ابن تیمیه احمد بن عبدالحلیم (درگذشته در ۸ : ۷۷۰ هـ) : منهاج السنة النبویة
 فی نقض کلام الشیعة والقدریة ، ۴ ج ، طبع قاهره ۱۲۳۱ هـ . ق ؛
 مجموعه رسائل ، ۲ ج ، طبع قاهره ۱۳۲۳ هـ .

ابن الجوزی جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی بغدادی (درگذشته
 در ۵۹۷ هـ) : قلبیس ابلیس ، طبع مصر ۱۹۲۸ .

ابن حجر احمد بن حجر الهیثمی (درگذشته در ۸۹۷۲ هـ) : الصواعق المحرقة فی-
 الرد علی اهل البدع و الزندقه ، طبع قاهره ۱۳۷۵ هـ . ق .

ابن حجر ابوالفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی (درگذشته در ۸۵۲ هـ) :
 لسان المیزان ، ۶ ج ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هـ . ق .

ابن حزم اندلسی ابو محمد ، علی بن احمد بن سعید بن حزم (درگذشته در
 ۴۵۶ هـ) : الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ، ۵ ج ، و بهامشه
 الملل و النحل للشهرستانی . تحقیق : عبدالرحمن خلیفه ، طبع قاهره
 ۱۳۴۷ هـ . ق .

ابن خلدون : المقدمه ، طبع مصر .

ابن الخیاط ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان الخیاط المعتزلی (از
 دانشمندان قرن چهارم) : کتاب الانتصار ، تحقیق : دکتر نیبرج ، طبع
 قاهره ۱۹۲۵ .

ابن داود نفی‌الدین الحسن بن علی بن داود الحلّی : کتاب الرجال ، و بتقدمه
 کتاب الرجال لابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی . تحقیق : سیدجلال
 الدین محدث ارموی ، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ش .

ابن رشد ابوالولید محمد بن احمد اندلسی (درگذشته در ۵۹۵ هـ) : مناهج
 الادله فی عقائد الملة ، تحقیق : دکتر محمود قاسم ، طبع قاهره ۱۹۶۲ .

ابن شهر آشوب رشيد الدين ابى جعفر محمد بن على بن شهر آشوب السمرى (در گذشته در ۵۸۸ هـ): معالم العلماء من بهرستان، كتاب الشيعة، تحقيق: عباس اقبال، تهران ۱۳۵۳ هـ ق.

ابن الصباغ على بن محمد بن احمد المالكى (در گذشته در ۸۵۵ هـ): الفصول المهمة فى معرفة احوال الائمة، طبع نجف ۱۹۵۰.

ابن طباطبا ابواسماعيل ابراهيم بن اسحاق (در گذشته در قرن پنجم هجرى): منتقلة الطالبية، تحقيق: السيد مهدي الخراسانى، طبع نجف ۱۹۶۸.

ابن طواون شمس الدين محمد (در گذشته در ۹۵۴ هـ): الائمة الاثنا عشر، تحقيق: دكتور صلاح الدين المجدد، طبع بيروت ۱۹۵۸.

ابن قتيبة الدينورى ابو محمد عبد الله بن مسلم (در گذشته در ۲۷۷ هـ): الاختلاف فى اللفظ والرد على الجهمية والمشيبة، تحقيق: محمد باقر الكورنى، طبع قاهره ۱۳۴۹ هـ ق.

ابن المرتضى اليمنى احمد بن يحيى (در گذشته در ۴۸۴ هـ): طبقات المعتزلة، تحقيق: سوسه ديولد وينزر، طبع بيروت ۱۹۶۱: الملل والنحل، تحقيق: دكتور محمد جواد مشكور، طبع تبريز ۱۹۵۹.

ابن زديم محمد بن اسحاق السديم (در گذشته در ۳۸۵ هـ): كتاب الفهرست، تحقيق: رضا نجدد، طبع تهران ۱۳۵۲ ش.

ابوريزه محمد عبدالهادى: ابراهيم بن سيار النظام، طبع قاهره ۱۹۴۶.

ابو زهره محمد: تاريخ المذاهب الاسلاميه، ج ۱ فى السياسة والعقائد، طبع قاهره، ج ۲ فى المذاهب الفقهيه، طبع قاهره: الامام زيد (ج ۱) عصره - آراؤه وفتاويه، طبع قاهره ۱۹۵۹.

ابوعذبه حسن بن عبدالمحسن: الروضة البهيه فيما بين الاشاعرة والشافعيه، طبع حيدرآباد دكن ۱۳۲۲ هـ ق.

ابوالفرج الاصبهاني، على بن حسين بن محمد موى (در گذشته در ۳۵۶ هـ): مقاتل الطالبين ج ۱، طبع تهران ۱۳۰۷ هـ ق.

ابوالمعالي محمد الحسينى العنودى: بيان الايمان، تصحيح عباس اقبال، طبع تهران ۱۳۱۲ ش.

ابو نصر البخاري سهل بن عبدالله بن داود (از دانشمندان قرن چهارم هجری) :

سُر السُّلَّة العُلُوِيَّة ، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم، طبع نجف
١٩٦٣ .

ارنولد (ت. و): الدعوة الى الاسلام في تاريخ نشر العقيدة الاسلامية ، نقله
الى العربية : حسن ابراهيم حسن و عبدالحميد عابدين ، طبع قاهره
١٩٤٧ .

اسفرايني ابوالمظفر شاهنورد بن طاهر بن محمد (درگذشته در ٤٧١ هـ) :
التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين، تحقيق: شيخ
محمد زاهد بن الحسن الكوثري، طبع قاهره ١٩٤٠ .

اشعري ابي خلف سعد بن عبدالله: كتاب المقالات والفرق، تحقيق: دكتور محمد جواد
مشكور، طبع تهران ١٩٦٣ .

الاشعري امام ابوالحسن علي بن اسماعيل (درگذشته در ٣٣٠ هـ) : مقالات
الاسلاميين واختلاف المصلين، تحقيق: محمد مجيب الدين عبدالحميد ،
ج ١ قاهره ١٩٥٠ ، ج ٢ قاهره ١٩٥٤ ؛ كتاب اللمع في الرد على اهل
الزيغ والبدع، تحقيق: الدكتور حموده غرابه، طبع مصر ١٩٥٥ .

اعضاء السلطنة : مدعيان نبوت ، به اهتمام هاشم رضى، طبع تهران ١٣٢٣ ش.
اقبال عباس : خاندان نوبختي ، طبع تهران ١٣١١ ش.

ام الكتاب ترجمة فارسي كه اصل عربي آن منسوب به ابوالخطاب است، به تصحيح
ايوانف، طبع لايبزيك.

امام الحرمين ابوالمعالي عبدالملك الجويني (درگذشته در ٤٧٨ هـ) : لمع الادله
في قواعد عقائد اهل السنة والجماعة ، تحقيق : الدكتور فؤاد حسين
محمد ، طبع قاهره ١٩٦٨ .

الامين العاملى السيد محسن : اعيان الشيعة نحو ٥٠ مجلد، طبع بيروت.

امينى - عبدالحسين احمد: الفديرو ١١ ج ، طبع بيروت.

ايوانف. و. : مذكرات في حركة المهدي الفاطمي (استاد الامام و سيرة جعفر
الحاجب)، نقله الى العربية: محمد كامل حسين، قاهره ١٩٣٧، مستخرج
من مجلة كلية الآداب، المجلد الرابع الجزء الثاني.

- الباقلائی ابی بکر محمد بن الطیب (درگذشته در ۴۰۳ هـ): التمهید فی الرد علی الملحدة المعطلة والرائضة والخوارج والتمیز له ، تحقیق : محمود محمد الخضبری و محمد عبدالهادی ابوزیدہ، طبع قاہرہ ۱۹۴۷ .
- بدایع نقار مہدی بن مستطفی متخلص بہ لاهوتی: بدائع الانساب فی مدفن الاطیاب ، طبع تہران ۱۳۱۹ ش .
- بدوی عبدالرحمن : تاریخ الاحاد فی الاسلام . طبع قاہرہ ۱۹۴۵ :
- شخصیات قلقة فی الاسلام ، طبع قاہرہ ۱۹۴۶ ؛ مذاہب الاسلامیین ۲ ج ، طبع بیروت ۷۳-۱۹۷۱ .
- براون ادوارد: تاریخ ادبی ایران ج ۱ - ترجمہ : علی پاشا صاحب ، طبع تہران ۱۳۳۵ ش .
- البرسی ، الحافظ رجب (از حروفیہ و منہم بہ غلو ازاہل قریہ برس بین کوفہ و حلہ بودہ و کتاب خود را در سال ۷۶۴ ہ نوشتہ است): مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ، طبع بیروت - دارالاندلس .
- البشیشی محمود: الفرق الاسلامیہ ، طبع مصر ۱۹۳۲ .
- البغدادی عبدالقاہر ابو منصور بن طاہر (درگذشتہ در ۴۲۹ هـ): الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیة منہم ، تحقیق: شیخ محمد زاہد بن الحسن الکوثری ، طبع مصر ۱۹۴۸ ؛ الملل والنحل ، تحقیق: الدكتور البیر نصری نادر ، بیروت ۱۹۷۰ ؛ اصول الدین ، طبع استانبول ۱۹۲۸ ؛ تاریخ مذاہب اسلام ، ترجمہ الفرق بین الفرق عبدالقاہر بغدادی ، ترجمہ و تحشیہ دکتر محمد جواد مشکور .
- البہبہانی محمد یاقربن محمد اکمل ملقب بہ آغا (درگذشتہ در ۱۲۴۳ ہ) .
منہج المقال ، چاپ سنگی تہران ۱۳۰۶ ہ . ق .
- پتروفسکی : اسلام در ایران ، ترجمہ: کریم کشاورز ، طبع تہران ۱۳۵۰ ش .
- تاج الدین بن محمد بن حمزہ بن زہرہ (درگذشتہ در ۷۵۳ ہ) : غایة الاختصار فی البیوتات العلویہ المحفوظة من الغبار ، تحقیق: السید محمد صادق بحر العلوم ، طبع نجف ۱۹۶۳ .